

## جامعه‌شناسی موافق علم است یا مخالف آن

راندل کولینز Randall Collins

انتقاد از شأن علمی جامعه‌شناسی اگر علیه تعابیر و تفاسیر محدود پوزیتیویستی از روشها و مافوق نظریه Metatheory جامعه‌شناسی مطرح می‌شود چندان بی‌اعتبار نیست. این انتقادات هرگز پایه‌های طرح علمی تدوین مدل‌های توضیحی کلی راست نمی‌کند.

(۱) منتقدان اظهار می‌دارند که جامعه‌شناسی به هیچ یاقته قانونمندی دست نیافته است ولی اصول کلی معتبر در بسیاری زمینه‌ها وجود دارد.

(۲) فرض بر آن است که تفسیر مبتنی بر وضعیت Situational Interpretation، ذهنیت Subjectivity، تامل یا بازاندیشی Reflexivity و نحوه شکل‌گیری روابط اجتماعی می‌توانند جامعه‌شناسی تبیینی را مورد شک و تردید قرار دهند، اما این مباحث خود می‌توانند از طریق مفهوم گسترده‌تری از علم توضیح داده شوند که اشکال غیر رسمی نظریه پردازی را که هدفش دستیابی به حداکثر سازگاری در تبیین است ممکن می‌سازد.

(۳) این واقعیت که گفتار فکری و تحقیقی خود پدیده‌ای اجتماعی است که در طول تاریخ تغییر می‌کند تبیین از طریق دانش عینی را بی‌اعتبار نمی‌سازد، (۴) این ادعای تاریخی‌گرایانه که در ورای زمانها و مکانهای خاص هیچ اصلی وجود ندارد بی‌اعتبار است، زیرا اصول بنیادی

سازنده و مولد را با پیچیدگیهای ظاهری تجربی تاریخ اشتباه گرفته است. ه) نقد مافوق نظری از مفهوم علیت باعث تضعیف برداشتی عمیق از جامعه‌شناسی علمی نمی‌گردد. دانش جامعه‌شناختی حتماً پیشرفت می‌کند، اما این دانش مبتنی بر ایجاد سازگاری میان مفاهیم نظری در حوزه‌ها و شیوه‌های تحقیق گوناگون می‌باشد.

در سالهای اخیر حملات گوناگونی به مفهوم جامعه‌شناسی بعنوان علم وارد شده است که شامل مباحث زیر می‌گردد. ۱) جامعه‌شناسی نتوانسته است یافته‌های معتبر و یا کلیتهای قانونمند ارائه دهد. ۲) قوانین جبری وجود ندارند زیرا عمل اجتماعی عبارت است از تفسیر مبتنی بوضعیت که بنیان آن را ذهنیت، بازاندیشی و خلاقیت بشری تشکیل می‌دهد. ۳) مادر جهان گفتار Discourse محبوس هستیم. جامعه خود نوعی متن است که می‌تواند با تعبیر گوناگون در ادوار مختلف خوانده شود. ۴) دیدگاه ذکر شده در بالا با تاریخ‌نگاری مرتبط است، یعنی با این ادعا که تنها امور تاریخی خاص وجود دارد و نمی‌توان قوانینی کلی یافت که در تمامی ادوار و مکانها جاری باشند. ۵) بالاخره انتقادهای گوناگون فنی از روشهای علمی و مافوق نظریه، بویژه در مورد مفهوم علیت مطرح می‌گردد. فلسفه علم امروزه در مرحله مابعد پوزیتیویستی قرار دارد و گفته می‌شود که جامعه‌شناسی علمی اندیشه‌ای منسوخ شده است.

انتقادهای گوناگون لزوماً یکپارچه نیستند و بعضی از آنها نکات مهمی را دربر دارند که به توسعه دانش جامعه‌شناختی کمک می‌کند. اما من معتقدم این انتقاد اصلی که جامعه‌شناسی اعتبار علمی نداشته و نمی‌تواند داشته باشد صحیح نیست. بی‌شک علم تنها شکل معتبر گفتار یا شناخت نیست. جامعه‌شناسی همانند بسیاری رشته‌های فکری دیگر می‌تواند با توصیفهای تجربی پیوند یابد، توصیفهایی که هم شرایط اجتماعی معاصر و هم توالی تاریخ را شامل می‌شوند. جامعه‌شناسی می‌تواند مسائل اخلاقی را مورد بحث قرار دهد و سیاستها را به منظور ارائه پیشنهاد و یا چاره‌جویی عملی بررسی کند و شرایط فعلی را با شرایط آرمانی مقایسه نماید. جامعه‌شناسی می‌تواند موضوعهای بنیادی و روش‌شناسی و دیگر مسائل مافوق نظری را مورد بحث قرار دهد. آن فعالیت اصلی و محوری که پایگاه اندیشمندانه جامعه‌شناسی را از لحاظ فکری توجیه می‌کند عبارت است از شکل دادن به اصول کلی تبیینی و سازمان یافته در قالب مدلهای فرآیندهای بنیادینی که جهان اجتماعی را به وجود می‌آورند. همین فرآیندها هستند که تعیین می‌کنند چگونه شرایط ویژه به نتایجی از نوع خاص منجر می‌گردد. همین شیوه‌های کلی تبیینی هستند که علم را به وجود می‌آورند.

من کوشش خواهم کرد تا نشان دهم که هیچ یک از ایرادات و مشکلاتی که دربراهین

مخالف با ماهیت علمی جامعه‌شناسی مطرح شده است نمی‌تواند جامعه‌شناسی را از تدوین شیوه‌های تبیینی تعمیم یافته معتبر باز دارد.

ماهم اکنون ساخت اصلی بسیاری از چنین مدلها را در اختیار داریم که زمینه‌های وسیعی، از جامعه‌شناسی خرد گرفته تا سازمانهای رسمی و نهایتاً جامعه‌شناسی کلان را شامل می‌گردد.

نمی‌توان گفت که جامعه‌شناسی به منزله علم ناگزیر به شکست خواهد انجامید و شکست هم نخورده است. کسانی که به جامعه‌شناسی علمی حمله می‌کنند، همگی نوعاً به کاریکاتوری از پوزیتویسم در کوتاه بینانه‌ترین شکل آن یورش می‌برند. از جانب دیگر، بسیاری از به اصطلاح مدافعان و مجریان جامعه‌شناسی علمی نیز دقیقاً همین برداشت کوتاه بینانه از روش و جوهر جامعه‌شناسی را پذیرفته‌اند و به همین علت در مقابل انتقادات ضد پوزیتویستی آسیب پذیر هستند. در این مقاله من نخست به انتقادات اصلی که به علم جامعه‌شناسی وارد شده است خواهیم پرداخت و سپس نشان خواهیم داد که ما می‌توانیم از انتقاداتی که هدفشان حمله به علمی بودن جامعه‌شناسی است چیزهای بسیاری بیاموزیم.

### شکست فرضی تحقیقات جامعه‌شناختی

یکی از انتقادات وارد بر جامعه‌شناسی این است که آن را به علت فقدان یافته‌ها رد می‌کند. پس از تقریباً صدسال تحقیق ما هنوز به هیچ کلیت معتبر و یا قانونمند جامعه‌شناختی دست نیافته‌ایم. این انتقاد اغلب از جانب کسانی که جامعه‌شناس نیستند عنوان می‌گردد. برای مثال آلاسدر مکین تیر (Alasdair MacIntyre 1984) از این مطلب به منزله پایه و بنیاد این بحث خود استفاده می‌کند که اخلاق نمی‌تواند مبنایی دنیوی و غیر سنتی داشته باشد الکساندر روزنبرگ (Alexander Rosenberg 1980) معتقد است که چون علوم اجتماعی دارای هیچ قانونی نیستند و نمی‌توانند باشند، پس هر تبیین جامعه‌شناختی به ناچار باید از نوعی جبرگرایی زیست‌شناختی اجتماعی نشأت گیرد.

جامعه‌شناسان نیز خود در برخی موارد همین احکام منفی را ارائه می‌دهند، البته معمولاً در چهارچوب بحث در باب بدیل‌های مافوق نظری (اسپنسر ۱۹۸۷).

اما این اتهام که جامعه‌شناسی چیزی نمی‌داند و ما هیچ کلیت معتبری در اختیار نداریم به واقع غلط است. اینک اجازه دهید برخی از این تعمیمها را از سطح خرد تا کلان مورد بحث قرار دهیم.

(۱) خرجه‌کنش متقابل میان افراد طولانیتر و شدیدتر و انحصارپرتر باشد بیشتر اسکان دارد که آنها نسبت خود را همراه بایکدیگر و بعنوان اعضای گروه تعیین کنند و از لحاظ پیروی

از الگوهای رفتار و اعتقادات معمول نیز بیشتر تحت فشار قرار می‌گیرند و فشار بیشتری نیز بر دیگران وارد کنند، البته در صورتی که قدرت مساوی داشته باشند و از نظر دستیابی به منابع کمیاب بایکدیگر در حال رقابت نباشند. این اصل بر پایه طیف وسیعی از تحقیقات بارها به اشکال گوناگون تدوین و صورت‌بندی شده است و مبتنی بر تحقیقات در سطحی وسیع می‌باشد.

هومانس (Homans 1950) نکته اصلی را بر مبنای مطالعه گروه‌های غیر رسمی در محیط‌های صنعتی و همچنین تحقیقات مردم‌شناسی و گروه‌های کوچک آزمایشی مطرح ساخت. دورکیم (1954-1912) در تحلیل پویایی اصلی شعائر دینی از همین اصل سود جست یعنی کنش متقابل گروهی شدیداً متمرکز، باعث انسجام اخلاقی و هم‌نوایی بانمادهای گروهی می‌گردد. گافمن (Goffman 1967 - 136) همین مدل را در مورد گفتگوی اجتماعی به کار برد. آزمایش معروف آش (Asch 1951) اثر انسجام گروهی بر لزوم هم‌نوایی حتی در زمینه ادراک بصری را اثبات کرد. نظریه کنش متقابل نمادی نیز گویای همین نکته است:

اگر منشاء مفاهیم و تصورات فرد دیدگاه «دیگران» یا «دیگری تعمیم یافته» *generalized other* باشد، دیدگاهی که خود بر تجربیات اجتماعی آن «دیگری» متکی است در آن صورت اندیشه و تفکر افراد باید از الگوهای کنش متقابل تأثیر پذیرد. تحقیقات مربوط به تصور افراد از خود (M. Rosenberg 1979, Turner 1978) را می‌توان شکل دیگری از کاربرد همین اصل دانست. این تحقیقات نشان دهنده تأثیر عضویت در گروه و انسجام گروهی بر باورهای افراد نسبت به خود است. یک مورد دیگر از تحقق این اصل زادر تحقیقات مربوط به توقعات و انتظارات می‌توان نشان داد که در آن (Berger و Wagner and Zelditch 1983) تأثیر فشار گروهی بر کار کردن و ادای وظیفه مشخص شده است و همان‌گونه که تحقیق معروف W.F. Whyte و اف. وایت، (اجتماع گوشه‌خیزان، 1943) این امر را نشان داد. در مطالعه شبکه‌های (Bott, 1971) نیز صورت‌بندی مشابهی را ارائه می‌دهد. همبستگی و انسجام شبکه باعث یکدستی و همگون شدن نگرشها می‌شود. یکپارچگی و سازگاری انواع گوناگون نظریه و تحقیق، خودمدرک معتبری است دال بر اینکه اصول کنش متقابل یعنی شدت، انسجام، هم‌نوایی و کنش، همگی اصول حقیقی و واقعی هستند.

توانایی انسان برای ادراک و شناخت محدود است، از این رو هرچه وضعیت پیچیده‌تر یا نامطمئن‌تر باشد، بیشتر احتمال دارد که شرکت کنندگان در آن وضعیت به راه روشی پذیرفته شده و معمول متوسل شوند و زمینه‌های خاصی را کانون توجه قرار دهند که معرف چشمگیرترین و دراماتیک‌ترین مسائل است. در مورد این اصل میان دیدگاه‌های مختلف موافقت بسیاری وجود دارد.

هربرت سایمن Herbert Simon این اصل را تحت عنوان « عقل‌گرایی محدود » Bounded Rationality مطرح می‌سازد که توضیح می‌دهد چرا اعضای یک سازمان به‌طور کلی در بیشتر موارد در صدد « جلب خشنودی » یکدیگر هستند اما در عین حال در صورت بروز مسائل حاد سعی می‌کنند سبب آن را از میان بردارند. (Simon 1957, March and Simon 1958) (PP 173-71.)

گارفینگل ۱۹۶۷ در آزمایش‌های روش‌شناختی مردمی Ethnomethodology خود از نقطه‌نظری کاملاً متفاوت نشان می‌دهد که افراد نمی‌توانند با تمامی پیچیدگی‌های نظم اجتماعی و دلایل و توجیه‌های آن برخورد کنند (به‌ویژه که شمار مسائل مربوط به این دلایل و توجیه‌ها بی‌پایان است) و در نتیجه اگر افراد مجبور شوند تعداد زیادی از رسوم و اعمال پذیرفته شده و معمول خویش را فوراً و هم‌زمان باهم مورد تردید قرار دهند، به شدت مقاومت خواهند کرد. شواهد دیگری نیز در تائید همین مطلب از تحقیقات آزمایشی درباره قضاوت در شرایط ناسعین به دست آمده است. (Kahneman, Slovic, and Tversky, 1982)

این بینش کلی در مورد نحوه عملکرد فرد برخوردار از عقلانیت محدود در جهان پیچیده، شاخه‌ها و تقسیمات بسیاری دارد و می‌توان گفت این بینش یکی از مضامین رایج علوم اجتماعی در اواخر قرن بیستم است. این بینش بر کوشش مابنه منظور ایجاد الگوهایی از فرآیند شناخت در انسان تاثیر می‌گذارد و از نظر درک ماهیت سازمانها و شکل‌گیری اجتماعی بازارها، نتایجی ضمنی دربر دارد. (White 1981 و Williamson 1975) این امر توضیح می‌دهد که چرا در سازمانها و مشاغل کسی که دارای قدرت است به حوزه‌های حیاتی مهم عدم قطعیت و ابهام دسترسی دارد. کسی که صاحب چنین مقامی است می‌تواند این نکته را برای بقیه اعضای سازمان مشخص و تعریف کند و برایشان معلوم سازد که آنان با چه نوع واقعیت غیر معمولی مواجه هستند<sup>۲</sup> (Wilensky 1964 و Crozier 1964). اصل محدود بودن شناخت هم‌چنین بدین معناست که تغییر و تحول در سطح کلان تابع الگوی دوره‌های طولانی تثبیت نظم روزمره زندگی است و وقوع ناگهانی دوره‌های کوتاه مدت و واژگونی و تغییر ساخت اجتماعی آن را قطع می‌کند، دربر تو همین نتیجه به این نکته اشاره می‌کنم که اصل محدودیت‌های ادراکی که در سطح خرد عمل می‌کند، به صورت ضمنی با مدل کلان «پرو» (Perrow ۱۹۸۴ و ۱۹۶۷) در باب نظامهای سازمانی مرتبط است. در مدل «پرو» نیز فرآیندهای سازمانی غیر خطی به همراه گره‌خوردگی و وابستگی سخت و محکم این فرآیندها با یکدیگر، ترکیب خاصی را به وجود می‌آورد که به وقوع «تصادفات و حوادث» کوتاه مدت در کل نظام منجر می‌شود.

در سطح کلان در مورد دولتها یک اصل مهم این است که بحران سیاسی زمانی واقع می‌گردد که سیستم کنترل ارتشی به علت نفاق درونی میان برگزیدگان درهم شکسته شود. بویژه احتمال وقوع این امر زمانی می‌رود که یا شکست نظامی و یا فشار اقتصادی به علت مخارج سنگین ارتش فراتر از توانایی دولت و تشکیلات آن در دستیابی به منابع درآمد باشد. این اصل همانطور که ذکر شده محدود است و فقط می‌تواند بگوید که در چه شرایطی شورش واقع می‌گردد، اما نمی‌تواند بگوید که چه کسی پیروز خواهد شد و یا چه نوع دگرسازی اجتماعی در پی خواهد آمد.

این الگو اشکال گوناگونی می‌تواند داشته باشد. زمانی که عواملی که باعث درهم شکسته شدن نظام دولت مرکزی می‌گردند موجود باشند و تضاد طبقاتی نیز که می‌تواند روابط مالکیت را دگرگون سازد، آنها را همراهی کند، ممکن است حاصلشان یک دگرسازی اجتماعی اساسی یا یک « انقلاب » به معنی کامل کلمه باشد (Skocpol 1971) تأثیر متقابل رشد جمعیت و منابع پولی و تورم بر یکدیگر می‌توانند از عوامل مهم در بحرانهای مالی دولت به حساب آیند (Goldstor ۱۹۸۶ و ۱۹۸۷) موقعیت دولت در چهارچوب نظام جهانی بر توانایی آن از نظر کسب درآمد پس از صرف هزینه‌های نظامی مؤثر است (Wallerstein 1984 و PP. 133-47) وضعیت جغرافیایی نیز تعیین می‌کند که چه دولتی به علت مرزهای گسترده توانایی محافظت از خود را ندارد. (Collins 1981 b , 1986, PP. ۱۴۵-۲۹۹)

بعضی از انواع سازمانهای نظامی دولتی (همانند اکثر امپراطوریهای ماقبل مدرن) به علت بحرانهای مالی و یا سیاسی جغرافیایی به واحدهای کوچکتر چار تجزیه شده‌اند. یک نظریه کاملتر در باره بحرانهای سیاسی دولتها چه انقلابی و چه غیر انقلابی به ناچار باید به چنین ملاحظاتی توجه نماید.<sup>۳</sup>

اما من بر این اعتقادم که ما می‌توانیم با اطمینان اصل مهم بحران مالی - نظامی دولت را که می‌تواند به درهم شکسته شدن نظام کنترل جبار و بالاخره شورش زیردستان منتهی گردد، بپذیریم.

منظور من از اشاره به این اصول تنها این است که نظر کسانی را که معتقدند جامعه‌شناسی چیزی نمی‌داند و در نتیجه علوم اجتماعی نمی‌تواند وجود داشته باشد رد کنم. من کوشش نکرده‌ام که مهمترین اصول جامعه‌شناسی را انتخاب کنم و یا یک نظریه منظم را عنوان نمایم و یا به ارزیابی وضعیت کلی دانش جامعه‌شناسی بپردازم (کوشش در این زمینه در اثر کولینز (Collins 1988) انجام گرفته است). در نتیجه، این اصول ممکن است التقاطی بنظر آیند و نتوانند با ظرافت تصویری کامل از جهان اجتماعی را ترسیم کنند. اما من سر نخهایی به دست داده‌ام که چگونه این اصول علی‌رغم اینکه از بخشهای گوناگون این رشته به شکل انتخابی بر-

گزیده شده‌اند ممکن است بایکدیگر سازگار باشند و اشاره کرده‌ام که این اصول بی‌اهمیت نیستند بلکه به بینش جامعه‌شناختی درباره حوزه وسیعی از مسائل مهم منتهی می‌گردند. اصول بسیاری از این قبیل بویژه در زمینه نظریه سازمانها و همچنین در دیگر حوزه‌های جامعه‌شناسی وجود دارد. البته جای پیشرفت و افزایش دقت و درک ما از زمینه کاربرد این نظریه‌ها وجود دارد، اما شواهد کافی هم در دست است که ما می‌توانیم بر مبنای آنها اطمینان حاصل کنیم که بعضی جریانها به شکل تقریبی چگونه عمل می‌کنند. بسیاری از جامعه‌شناسان در توسعه چنین دانشی سهم داشته‌اند. بنیادی وجود دارد که می‌توان به آن متکی بود ورشته‌ای که می‌توان به آن افتخار کرد.

آیا این انتقاد که جامعه‌شناسی چیزی نمی‌داند سودبخش است؟ در هر حال این نظری صحیح نیست اما می‌تواند به ما یادآوری کند که جامعه‌شناسی از نظر معرفی حرفه‌ای خود با مشکلی سهم سواچه است، و در چهارچوب موقعیتی که ما در این حرفه داریم باید به این امر توجه داشته باشیم که به شکلی دقیق‌تر به گردآوری و انسجام بخشیدن به دانش خود پردازیم.

### نامعین بودن وضعیتها و عکس‌العملها

در بعضی از موارد گفته می‌شود که تبیین غیرممکن است زیرا که عمل اجتماعی در چهارچوب تعابیر وضعیت، ذهنیت، عکس‌العمل و نحوه شکل‌گیری روابط اجتماعی واقع می‌گردد. این انتقاد، انتقادی قدیمی است که به تمایز دیلتای میان علوم انسانی و Geisteswissenschaften و علوم طبیعی Naturwissenschaften و بالاخره به اعتراض ایده‌آلیست‌های آلمانی به روشنگری باز می‌گردد. در سالهای اخیر این نوع انتقاد بسیار معمول شده است، به طوری که حتی می‌توان اواخر قرن بیستم را زمان احیاء مجدد ایده‌آلیسم نو در نظر گرفت.

تشخیص این نکته با اهمیت است که مکاتب اندیشه ذهن‌گرا Subjectivistic و تفهیمی Interpretive معاصر کمکهای مثبتی به دانش جامعه‌شناختی کرده‌اند. از نظر روش‌شناسی این دیدگاه‌ها، تحقیقات خرد در محیط طبیعی رابه راه انداخته‌اند و هم دلانه وارد امور احساسات و افکار مردم واقعی شده‌اند، مردمی که در حال کنش و واکنش در صحنه اجتماع هستند. چنین آثاری شامل مشاهده همراه با مشارکت مکتب کنش متقابل نمادی و همچنین کوششهای گافمن در طراحی ماهیت زندگی روزمره است. بدون چنین تحقیقاتی ما ناچار بودیم واقعیت‌های اساسی موضوع جامعه‌شناسی را فقط به شکل غیر مستقیم و در محدوده دسترس روش تحقیق انجام می‌دهیم. در چند دهه اخیر نوآوریهای بیشتری در تحقیقات خرد انجام گرفته است که از جمله آنها تجارب نافذ و خارق‌عادت روش‌شناسان مردمی است. شاید بتوان

گفت این تحقیقات به دقیقترین تحلیلهایی که تا کنون در علوم اجتماعی انجام گرفته اند منجر شده است.

در این تحقیقات از ضبطهای صدا و تصویر و کنش متقابل طبیعی بعنوان بنیانی برای توسعه مدل‌های صوری تحلیل گفتگو استفاده شده است.

بیشتر این آثار بر مبنای اصول کتب درسی سی سال پیش مورد قبول واقع نمی‌شد. احساس بیگانگی جامعه شناسان تفهیمی از تشکیلات جامعه شناسی بدون شک مربوط به خاطرات این دوران سی ساله است. نکوهش پوزیتویسم هم تا حدودی بیان دیدگاه اقلیت روشنفکر سرکوب شده‌ای است که در مقابل سرکوبگران بلندمرتبه خود ایستادند و بالاخره اندک احترامی کسب کردند.

اما لازم نیست فرض کنیم که تمامی ارتباطات میان جامعه‌شناسی تفهیمی و علمی اکنون قطع شده است و تحقیقات خرد با شیوه‌های تفهیمی باید بعنوان یک شیوه معتبر و برابر با شیوه‌های مرسوم جامعه‌شناسی بطور جداگانه نهادی گردد. بلکه برعکس دستاوردهای جامعه شناسان تفهیمی در سطح خرد، باید درک از شیوه‌های معتبر مناسب برای علم جامعه‌شناسی را توسعه دهد.

واضح است که روش علمی برای رشته ما نمی‌تواند مطالعات تفهیمی را نادیده گیرد. علم جامعه‌شناسی نمی‌تواند فقط مبتنی بر رفتارگرایی باشد هر چند لازم است که از حرکت در جهت مخالف نیز اجتناب کرد یعنی بررسی رفتار از جمله رفتار ناخودآگاه را بی‌اهمیت تلقی نکرد. علم لزومی ندارد که فقط با اتکاء به اطلاعات خشک Hard Data به معنی محدود آن توسعه پیدا کند، علمی بودن یک علم ناشی از توانائی آن در تبیین شرایطی است که تحت آن چه نوع الگویی به کار می‌آید و چه نوعی به کار نمی‌آید، بسته به اینکه این الگوها در چه زمینه‌ای یافت می‌شوند، به همین ترتیب علم جامعه‌شناسی را نمی‌توان با کاربرد عملی تنگ‌نظرانه تمامی مفاهیم آن یکی دانست. کاملاً بجا است که نظریه‌های تبیینی درسطوحی، مفاهیم غیر کاربردی را به کار گیرند، حتی یک مدل تمام و کمال پوزیتویستی باید دربرگیرنده مفاهیم کلی جهت دهنده‌ای باشد که در قالب آن زمینه خاص و متغیرهای به کار گرفته شده‌جا گیرند. ما همیشه به مدلی که نشان دهد جهان چگونه است نیازمندیم یعنی به تصویری ذهنی از جریانهای اصلی و اجزاء آن و چگونگی پیوندی که میان آنها برقرار است ( نگاه کنید به: J. Tornner 1987, Willer 1988 )

فرضیه‌های خاص تنها از نظر چنین پیش فرضهای کلی Background assumption در باره اینکه ما با چگونه جهانی سروکار داریم می‌تواند دارای معنی باشد. اشکال محدود تروستی پوزیتویسم که معتقد به کاربردی ساختن کلیه مفاهیم بود، برداشتی ناخودآگاه از جهان را بی‌چون و چرا می‌پذیرفت، جهانی که فرضیه‌های اصلی پوزیتویسم از آن سرچشمه می‌گرفت.



چنین محققانی به سادگی می‌توانند خود را در چهارچوب پیش فرضهای معمول و یا ایدئولوژیک محدود سازند، زیرا که تاکید آنها بر نحوه کاربرد فنون تحقیق مانع می‌شد که بتوانند آن پیش فرضها و یا ایدئولوژیها را ببینند. انواع جامعه‌شناسی تفهمی با تاکید بر این مسئله به ما خدمت می‌کنند و بدین سان ما از آن الگوهای زمینه‌ای مطلع می‌شویم و در نتیجه می‌توانیم آنها را در قالب نظریه مطرح سازیم.

### جایگاه مفاهیم غیر صوری و شهودی در نظریه

تصور صوری نمودن کامل، کاربردی کردن و اندازه‌گیری همه پدیده‌ها در یک نظریه علمی خیالی واهی است. مفاهیمی غیر صوری و جهشهای شهودی در مواردی به کار می‌آیند. همیشه یک موقعیت مابعد نظریه در باره اینکه ما از نظر فکری چه کار داریم می‌کنیم در کار پدید می‌آید. نظریه علمی، طرحی از بعدی از جهان مورد نظر ما را ارائه می‌دهد که فرضیه‌ها از آن سرچشمه می‌گیرند و می‌توانند مبدل به جریانی گردند که جهشهای شهودی را در پی داشته باشند. زمانی که مفاهیم را برای بررسی تجربی کاربردی می‌سازیم، و می‌خواهیم تصمیم بگیریم که چه نوع اندازه‌گیری خاصی را باید انجام دهیم یا چه نوع مشاهداتی را باید بکنیم که عملاً با نظریه ما خوانا باشد دست به جهش شهودی دیگری می‌زنیم.

این نوع جهشهای شهودی و غیر صوری حیطه‌هایی هستند که در قالب آنها بحثهای نظری می‌توانند واقع گردند (و یا در موارد زیادی باید واقع گردند) نباید آنها را غیر مشروع متصور شد زیرا در واقع جهان این گونه است. آنها توانایی ما را در مورد دست یافتن به علم ضعیف نمی‌کنند، زیرا در همه علوم مکانی برای این نوع جهشهای شهودی وجود دارد. اگر دانشمندان علوم فیزیکی در بعضی موارد این امر را فراموش می‌کنند و به شکلی خشک تنها از دیدگاه پوزیتیویستی سخن می‌گویند انگار که فقط امور واقع را بیان می‌کنند و نه چیزی دیگر را به این علت است که آنها ناخودآگاه در دستیابی به جهشهای شهودی صحیح در جریان توسعه فنون علمشان موفق بوده‌اند، بطوری که اکنون مدل‌های کارآمدی در اختیار دارند که به طور شهودی می‌دانند آنها را چگونه در بیشتر پدیده‌های مورد مطالعه خود بکار برند.

همه چیز ممکن است نقاط مبهمی داشته باشد، حتی اعداد و روابط منطقی دارای حیطه‌های نامعین هستند. ما با این مسئله در مورد نظام اعداد، هنگامی برخورد می‌کنیم که با اعداد بی‌اندازه بزرگ و یا بی‌اندازه کوچک و یا سریهای جبری ناهمگرا *Non covering algebraic series* مواجه می‌شویم. بسیاری از نظامهای معادله‌ها از نظر ریاضی حل نشدنی هستند و حتی نظامهای صوری منطقی همیشه می‌توانند یا همانطور که گودل *Godel* اثبات کرده است ناتمام و نا کامل باشند.

نظامهای پیچیده‌تر چند ارزشی Multivalued ، وجهی Modal و دیگر اشکال منطقی‌های غیر کلاسیک دارای ابعاد بیشتری هستند که مورد تفاسیر مختلف و متضاد واقع می‌شود. (Lewis 1980) من این موضوع را در جای دیگری بیان داشته‌ام (Collins 1988, Appendix A) و در فرمول زیر خلاصه کرده‌ام: ریاضیات همیشه در کلمات محصور شده است اما توجه داشته باشید که چه نتیجه‌گیری می‌توان از این جمله نمود: نمی‌توان گفت که ریاضیات و علم ریاضی غیر ممکن است، برعکس یک علم حتی اگر در خود حیطه‌ای داشته باشد که به شکل عمیقی نامعین باشد و از آن حیطه در کی ضمنی و غیر معمول داشته باشد، علمی موفق است. دانش ضمنی هم تاجایی که به کار می‌آید دانش است.

هر مدل تبیینی را که بکار گیریم، باز هم باید به اعتبار نظریه‌هایمان توجه داشته باشیم. این واقعیت که ما همیشه در بسیاری از سطوح درگیر تفاسیر هستیم به این معنی نیست که ما می‌توانیم هر تغییری را به طور سطحی بپذیریم و نوعاً نمی‌توانیم در مورد این مسائل صرفاً با کاربردی کردن و اندازه‌گیری و آزمون صرف تصمیم‌گیری کنیم.

علوم فیزیکی با مشکلات مشابهی مواجه هستند و موفقیت آنها در بسیاری از زمینه‌ها نشان می‌دهد که بعضی از برنامه‌های تحقیقاتی و مدل‌های نظری در درازمدت برتری خود را بر مدل‌های رقیب اثبات کرده‌اند. مدل‌هایی که کاربرد دارند می‌توانند همگرا باشند به طور بنیادی آنچه راهست دقیقاً نشان دهند، حتی اگر این مدل‌های علمی به شکل اجتناب‌ناپذیری مبهم باشند و در اطراف و حاشیه‌ها پراکنده شده باشند. باید در نظر داشت که احتمال دستیابی به ابتکار و بصیرت آنی موفق وجود دارد، مدل‌های راهنما و شهودهایی وجود دارند که به توفیق می‌انجامند و آنها را که موفقیتی به دست نمی‌آورند و ما را به بن‌بست می‌کشانند می‌توان حذف کرد.

معیار اصلی این است که بهترین نظریه، فرضیات و نظریات کمی را که به انسجامش کمک می‌کنند و همچنین موفقترین مدل‌های، تبیینی را در تصویری کلی و هماهنگ از اینکه جهان چگونه عمل می‌کند گرد هم آورد از نظر روش‌شناسی، تجربه‌گرایی می‌تواند بخشی از معیار انسجام باشد، معتبرترین نظریه، آن است که از طریق مدل‌های تبیینی کوچکتری که در خود ادغام کرده است تا آنجا که ممکن است با جهان تجربی پیوند یابد اما تجربه‌گرایی افراطی که شعارش همه یا هیچ است امکان وجود ندارد اما تجربه‌گرایی منظمی که اگر ضروری بود بتواند با مفاهیم غیر دقیق و شهودی کنار آید و جارا برای کار نظری باز بگذارد، کار نظری که تکه‌های سجزا را بهم متصل می‌سازد، بخش بنیادی علم است و برای پوزیتیویست موفق بودن باید از طریق غیر پوزیتیویستی وارد شد.

دقیقاً از این طریق است که مکاتب تفسیری و تفهیمی کم‌کهای ارزنده‌ای در زمینه نظریه‌پردازی نموده‌اند. به عنوان مثال می‌توان از نظریه مکتب کنش متقابل نمادی در باره

خود، Self (که بخشی از آن پیوندی کامل با اصل نخست که در بالا ذکر شد دارد) و نظریه روش‌شناسی مردمی در باره عقلانیت روزمره (که با اصل دوم محدود بودن شناخت که در بالا ذکرش رفت مطابقت دارد)، و هم‌چنین دستاوردهای بالفعل و بالقوه جامعه‌شناسی معرفت نام بردمدل گافمن (Goffman, 1959) در مورد تئاترگونه بودن زندگی روزمره مدلی است شبیه مدلی که من در بالا از آن نام بردم و از آن به عنوان «جهان اساساً چگونه است» یاد کردم. برای پایه آدمی می‌تواند اصول تبیینی خاصی را توسعه دهد و من برای مثال استدلال کرده‌ام که از آن می‌توان برای درک تفاوتها در فرهنگ طبقات میان کسانی که قدرت را در اختیار دارند و کسانی که فاقد آن هستند استفاده کرد. (Collins 1988, PP. 203-14)

بسیاری از جامعه‌شناسان وابسته به مکتب تفهیمی ادعا می‌کنند که مهمترین یافته آنها این است که نظریه‌های جبری غیرممکن هستند برای مثال (Blumer 1969 و P. 60) آنها در تحقیقات تجربی خود، مهتر از همه به کشف شکل‌گیری روابط اجتماعی و پیش‌بینی ناپذیر بودن آن و وابسته بودن آن به موقعیت و توانایی انسان در بازاندیشیدن شرایط اجتماعی و تغییر آن نائل آمدند. در اینجا ماسمی توانیم بحث کنیم که در این صورت به چگونه مدلی دست یافته‌ایم، اما نه اینکه آیا داشتن مدل اصولاً ممکن است یا خیر.

آیا حقیقت دارد که ویژگی اصلی جهان اجتماعی پیش‌بینی ناپذیر بودن آن است؟ ویژگی که هر نوع جریان جبری را تحت الشعاع قرار می‌دهد. اما فرض من برای این است که چنین چیزی حقیقت ندارد و این برداشت، از تاکید یک‌جانبه بر بخش محدودی از جهان اجتماعی حاصل شده است هر چند قسمت اعظم (البته نه تمامی) محتوای جامعه‌شناسی شامل ذهنیت انسان است. اما این امر، لزوماً بدین معنی نیست که شناخت و احساس کاملاً غیر جبری هستند. بدون اینکه قصد داشته باشیم این نکته را بسط دهیم و به نظریه‌هایی در مورد شناخت و عواطف بدل سازیم می‌توانیم به گافمن روی بیاوریم یعنی کسی که به نایغه جامعه‌شناسی تفسیری خرد اشتهار یافته است. گافمن از روش‌های نرم Soft استفاده می‌کند اما معتقد است که جهانی که مورد مطالعه اوست سخت Hard است.

نظریه اجتماعی زبان او (Goffman 1981) منشاء شناخت را بوم‌شناسی اجتماعی کنش متقابل می‌داند. پیچیدگی و تاملی بودن جهانهای ذهنی انسانی بدین معنی است که عاملان می‌توانند چهارچوبهای عمل خود را مکرراً تغییر دهند (Goffman 1974)، اما گافمن عمل ایجاد چهارچوب را کاملاً آزاد نمی‌داند او این نظر را که دیدگاه او جهان را به نوعی خیال و توهم Psychedelic fantasy مبدل می‌سازد رد می‌کند.

تفسیر مجدد واقعیت ذهنی که موجد تغییرند در جریان تغییراتی که اساساً منظم هستند یعنی میان چهارچوب‌های نزدیک به یکدیگر باهم پیوند می‌خورند. از نقطه نظر گافمن از

چهارچوبی که در سطح تحناتی قرارداد تمامی چهارچوبهای دیگر ناشی می‌شوند. و این چهارچوب همان کنش متقابل فیزیکی ابدان انسانی است یعنی پایه‌ای بوم‌شناختی که نظریه گافمن را با نظریه دور کیمی که معتقد است همبستگی و نمادسازی ریشه مناسکی دارد پیوند می‌زند. برای توضیح بیشتر نگاه‌سی‌کننده : ((Collins 1988, PP. 188-203, 291-97, 320-34))

بنابراین می‌توان در کی ساخت یافته از ذهنیت داشت.

از این دیدگاه در دهه‌های اخیر علی‌رغم بعضی از تاکیدهای افراطی کاوشهایی در باره بعد ذهنی زندگی انسانی انجام گرفته است که در توسعه نظریه‌های تبیینی پیچیده‌تر در باره ذهن که قبلاً امکان‌پذیر نبوده، مؤثر بوده است.

### جهان اجتماعی تاچه اندازه پیش‌بینی‌ناپذیر است؟

اجازه بدهید که با مبحث پیش‌بینی‌ناپذیر بودن مواجه شویم، جهان اجتماعی تاچه اندازه پیش‌بینی‌ناپذیر است؟ بسیاری از پدیده‌ها کاملاً پیش‌بینی‌پذیر هستند. مثل الگویی که بر مبنای آن مردم مرتب سرکار خود حاضر می‌شوند بخش اعظم سازمانهای رسمی را پدید آورده است.

الگوهای تکراری رفتار، سازنده‌ اسور خانه و خانواده هستند. شبکه‌های روابط دوستی و آشنایی به‌طور مشابهی از رفتارها و شناختها و عواطفی تشکیل شده‌اند که به‌شدت دارای الگو هستند و برای منظم بودن و پیش‌بینی‌پذیر بودن حتی نیازمند همان افرادی نیستند که مرتباً با یکدیگر در کنش متقابلند. بیشتر فروشگاه‌ها فقط با بعضی از مشتریها رابطه نسبتاً دائمی دارند اما پیش‌بینی‌پذیر است که چه تعداد از افراد به فروشگاه مراجعه خواهند کرد و به همین دلیل تجارت می‌تواند ادامه پیدا کند علی‌رغم اینکه جامعه‌شناسی خود مبنای نظری غیر متعین بودن Indeterminacy را فراهم می‌سازد، از نمونه‌های زندگی روزمره آشکار است که در سطح خرد درجات بسیاری از پیش‌بینی‌پذیری وجود دارد.

نظریه غیر متعین بودن بر اساس دو فرضیه بنا شده است اول اینکه این نوع پیش‌بینیها توضیح و اوضحات است. البته این مطالب، واقعیت دارند و پرداختن به آنها برای جامعه‌شناسان کسل‌کننده است. ما باید به مطالبی توجه کنیم که همه از آن مطلع نیستند. به این ترتیب می‌توان ادعا کرد که در مورد مطالعه آنچه دراماتیک و پیش‌بینی‌ناپذیر است نوعی تعصب بچشم می‌خورد. اما من نمی‌پذیرم که آنچه از دیدگاه عامل، بیهوده و مهمل است ضرورتاً باید از دیدگاه نظریه تبیینی نیز مهمل باشد.

در سطح خرد، گارفینگل، ناچیز و پیش‌پا افتاده بودن زندگی روزمره را موضوعی در نظر می‌گیرد که باید توضیح داده شود و مکانیزمهای شناختی را که به وقوع آنها اجازه می‌دهد باید

روشن شود. این امر به ما نقاط حساسی را که این مکانیسمها می‌توانند مورد دخل و تصرف قرار دهند نشان می‌دهد. آثار خوب جامعه‌شناسی در سطح کلان و متوسط عبارت است از مروری مجدد به پیش پا افتاده بودن الگوهای بدیهی Taken-for-granted با اینکه از نقطه نظر فرد انجام کارها و گفتگوی روزمره با دوستان طبیعی به نظر می‌رسد، جامعه‌شناسان مطالب بسیار زیادی را در مورد این که چرا این شغلها بدین شکل ساخت یافته‌اند و نه به شکل دیگر، چرا این اشخاص دوستان همدیگرند و نه اشخاص دیگر و جز آن آشکار کرده‌اند. این مطالب محتوای نظریه سازمانها، نظریه مبادله، نظریه شبکه‌ها و نظریه قشربندی اجتماعی را تشکیل می‌دهند.

فرضیه دیگری که ما را به غیر متعین بودن نظریه هدایت می‌کند دارای اعتبار بیشتری است. این واقعیت وجود دارد که شرایط می‌توانند در مواردی به سرعت تغییر کنند، همیشه مذاکره، تضاد، بینشهای ناگهانی، تصمیمها در سطح کلان، جنبشها، شورشها و انقلابها می‌توانند پدید آیند. تماسی این مطالب صحت دارند اما آیا ما می‌توانیم آنها را خاتمه تحلیل در نظر بگیریم و یا باید آنها را به عنوان نقطه شروع و به عنوان چالشی برای تحول نظریاتی بدانیم که توضیح می‌دهد در چه زمانی چنان تغییرات ناگهانی حادث می‌شود. من اشاره کرده‌ام که در سطح کلان ما از خصوصیات اصلی که وقوع انقلاب را پیش‌بینی پذیر می‌سازد اطلاع داریم. در سطح خرد غیر متعین بودن نوعاً وابسته به شکلی از تئورم توماس **Thomas Theorem** است. اما در صورتی که شرایط از طریق ذهنی معین گردند باز هم می‌توان این سؤال را مطرح ساخت که چه عواملی تعریف موقعیت را تعیین می‌کنند؟ آنچه شرایط را پیش‌بینی ناپذیر و دارای کیفیتی اتفاقی می‌سازد مربوط به این است که ما به آنها از نقطه نظر کنشگر منفرد نگاه می‌کنیم که فقط خود از مقاصد خود اطلاع دارد. اما اگر ما اطلاع کافی در باره تماسی کنش‌گران در آن شرایط داشته باشیم، در می‌یابیم الگوهای غیر مترقبه به شدت از الگو تبعیت می‌کنند. اعتقاد به غیر متعین بودن در اینجا حاصل نتیجه کاهش دادن مسائل به امور فردی است در صورتی که اگر ما به سطح کنش متقابل اصیل توجه کنیم می‌توانیم مجموعه عواملی را که در شرایطی تأثیر می‌گذارند و حاصل آن را تعیین می‌کنند مشخص سازیم. چنین مدلهایی در باره زنجیر کنش متقابل را هایس (Heise 1979, 1987) و (کولینز 1981 Collins) پیشنهاد کرده‌اند.

آیا و قوف به قوانین جامعه‌شناسی از طریق تامل آنها رادرم می‌شکند؟ در خاتمه این بحث عنوان می‌شود که هر قانونی که جامعه‌شناسان کشف کنند خود بخود درهم شکسته خواهد شد. به محض اینکه مردم از این قوانین اطلاع حاصل نمایند می‌توانند اعمالی انجام دهند که آنها را باطل سازد. اگرچه این امر به شکل انتزاعی ممکن به نظر می‌رسد، اما به سختی می‌توان موارد زیادی را به خاطر آورد که در این مورد مصداق داشته باشد. شاید تئورم توماس

خود نمونه اصلی باشد که بتواند خود به خود واژگون گردد. ما به ویژه به این مطلب تحت عنوان نظریه تعصب علاقه مند بوده ایم یعنی تعصبات دارای سرشتی هستند که خود را تداوم می بخشند و به ضد طبقه خاصی از افراد به کار می روند. با اطلاع از این تعصبات عامه لیبرال در ایالات متحده امریکا کوششهایی به منظور خنثی نمودن این تعصبات انجام داده اند. اما آیا در واقع این امر تئورم توماس را نفی می کند؟ به نظر می رسد ما کوشش می کنیم تا از موقعیتی که در آن تئورم توماس به شکلی منفی به کار می رود اجتناب کنیم یعنی ما از تعاریف اشخاص به شکل منفی طفره می رویم به این امید که نتایج بر اساس مکانیزم «تحقق بخشیدن به پیش بینی خودمان» Self-Fulfilling prophecy مثبت از آب درآیند.

اجتناب از اصول جبری در سطح کسب-کسب به نظر دشوار می رسد برای مثال اگر شکست نظامی ویا بحران مالی منتهی به درهم شکسته شدن دستگاه قهریه گردد و کشمکشهای انقلابی رابه همراه آورد، نمی توان فقط با داشتن آگاهی از چنین وضعی مانع بروز آن گردید. بهترین راه حل برای دولت به منظور اجتناب از وقوع این اصل جلوگیری از شرایطی است که باعث بحرانهای نظامی ویا مالی می گردند. عکس العمل مردم می تواند توزیع متغیرهای مستقل را تغییر دهد، اما نمی تواند روابط میان متغیرهای مستقل و غیر مستقل را دگرگون سازد. به همان ترتیب اصول ساخت سازمانهای رسمی اطلاعاتی در اختیار می گذارد که در اطراف چه مسائلی می توانند کار کنند اما نه اینکه نتیجه حتمی چه خواهد بود. من فکر می کنم حتی در سطح خرد نیز، یعنی هرگاه به نظر می رسد که فردی می تواند با بازاندیشی و عکس العمل نتایج را تحت تأثیر قرار دهد و عملاً نتایج را کنترل کند در واقع با بکارگیری قوانین جامعه شناسی خرد این کار را انجام می دهد نه با حرکت به ضد آن. برای مثال هنگامی که مردم عامداً وارد یک گروه «رویاروی»<sup>۶</sup> و یا موقعیتهایی که دارای همان پویایی گروهی هستند می شوند آنها به شکل ضمنی اصول خرد جامعه شناسی رابه کار می برند و این اصول خود متوجه این امر است که انسجام گروهی به چه نحو بوجود می آید (موردی که در بالا ذکر شده) و علت این امر آن است که آنها در جستجوی روابط عاطفی هستند. اشتباه نوعی آنها این است که پس از گسسته شدن گروهی که از نوع موقتی است، در مورد مدت انسجام و توان عاطفی اغراق می کنند. دانستن یک اصل، باعث تضعیف آن نمی گردد<sup>۶</sup>.

اگر پیش بینی کنیم که جامعه شناسی قادر به تبیین همه چیز است تندروی کرده ایم. در هر حال ابعاد گوناگون غیر متعین وجود خواهد داشت حتی اگر جامعه شناسی موفقیتهای گسترده تری در آینده کسب کند. موفقیت یعنی کشف مناطق ناشناخته. اگر در باره غیر متعین بودن داد سخن بدهیم و لا غیر دست به عمل لغوی زده ایم، زیرا از نظر فکری زمانی ماقدمی به جلو بر

می‌داریم که مجموعه‌ای از نظریه وجود داشته باشد که بخواهیم خلاف آن را اثبات کنیم. کار خلاق این است که حتی الامکان نظریه‌ای بسازیم که بتواند مسائل را تبیین کند. سن کوشش کرده‌ام تا این امر را به اثبات رسانم که علم می‌تواند منعطف باشد و تماسی مسائل را مورد بحث قرار دهد. اکنون به اختصار به سایر انتقاداتی که از علم جامعه‌شناسی می‌شود خواهیم پرداخت.

### جامعه بعنوان گفتار

انتقادی دیگر چنین است: سادرجهان گفتار محبوس هستیم. جامعه خود چیزی جز شکلی از یک متن نوشته شده نیست که می‌توان آن را به شیوه‌های گوناگون در زمانهای گوناگون خواند. این مضمون، مضمونی محبوب است که از مکتب ساختگرایی فرانسوی و مشتقات آن گرفته شده و انقلابی حقیقی در جهان نقد ادبی پدید آورده است. به عنوان یک ایدئولوژی ادیبان با گفتن اینکه تمام واقعیت خود ماهیتی ادبی دارد مشغله نقادان ادبی را ارتقاء مقام داده‌اند. «گفتار» به این ترتیب در آثار اندیشمندان تأثیری وسیع به جای گذاشته (که شامل ناشرین نیز می‌گردد). این نگرش به خوبی با آثار توصیفی و جزء نگر Particularistic مردم‌شناسی مطابقت دارد، همچنین در همه شاخه‌های جامعه‌شناسی نیز راهی برای خودگشوده است.

اما شکوفایی تحقیقات جامعه‌شناسی شناختی در مورد فرهنگ همیشه فقط نسبی گران بوده و در مواردی هم با استفاده از اصول جبرگرا انجام گرفته است: صاحب‌حقیقین و نظریه پردازان خوبی در باره مبنای سادی و سازمانی پدید آورنده فرهنگ داریم، هم از نظر چگونگی توزیع آن در میان طبقات اجتماعی و هم در نهادهای تخصصی‌تر که فرهنگ را بوجود می‌آورند.

(Bourdieu, 1984, Dimaggio and Useem 1982, Cose, kadushin and pawell 1982). فرهنگ بسادگی سازمان پیدا نمی‌کند، بلکه جریانهای اجتماعی آن را سازمان می‌دهند. فوکو (Foucault 1969) مهمترین متفکر مکتب «گفتار» در فرانسه مبنای اجتماعی ایده‌ها را در رشته‌های عملی مانند روانپزشکی و حقوق مورد استفاده قرار داده است.

اما فوکو به عنوان مورخ تلاش نمی‌کند اعتبار گفتار خود را مورد تردید قرار دهد. بعلاوه الگوهای تاریخی که او بر آنها بعنوان مؤلفه‌های گفتار تأکید دارد، تخصصی شدن و دیوانسالاری شدن مؤسسات نظارت اجتماعی، تحول در حوزه‌های خصوصی و عمومی، حرکت از مجازاتهای مبتنی بر مناسک به بازاندیشی و عکس‌العملهای نفس آگاه Reflexively conscious self. با نظریه‌های وبر (Weber, 1915-46) دور کیم و موس (Carrithens, Collins, Lukes 1985) در باره ماهیت جامعه مدرن بسیار سازگار است.

بهترین آثار اروپاییها در این زمینه سنت جمع‌آوری دانش جامعه‌شناختی را تقویت می‌کند و از آن منفک نمی‌شود.

محبوبیت «گفتار» نزد روشنفکران بعنوان جهان بینی عمده از طریق موفقیت جامعه‌شناسی علم در نشان دادن این امر که دانش ماهیت اجتماعی دارد و اجتماع آن را ساخته است تقویت می‌گردد و در واقع می‌توان از چنین موفقیتی خوشحال بود. اما نمی‌توان فراموش کرد که جامعه‌شناسی علم بخشی از تحقیقات تجربی است که در طول ۳ سال گذشته مطالعات مهمی از نظر جمع‌آوری مدل‌های جامعه‌شناختی و اینکه چه چیز نوع دانش ایجاد شده تحت شرایط سازمانی خاص را پدید می‌آورد، انجام داده است ( برای خلاصه‌ای جدید در این زمینه به Whitley 1984) رجوع شود. توجه داشته باشید که این امر چه تأثیری در ادعاهای گروهی که علاقمند به کم‌اهمیت دانستن دانش علمی هستند بجای می‌گذارد. نوعی جبرگرایی در قلب این شکل از به اصطلاح عدم جبری بودن وجود دارد، جامعه‌شناسی علم خود مبدل به موفقیتی علمی گردیده است.

این موضوع بحث‌های جالبی را در باره خود آگاهی مبتنی بر بازاندیشی Reflexive self - consciousness بر می‌انگیزد. بعضی از جامعه‌شناسان علم ( مثلاً مکتب انگلیسی Harry collins و Steve woolgar و Michael mulkay و دیگران، نگاه کنید به Knorr-cetina and mulkag 1983) تا این حد پیش می‌روند که معتقدند علم تنها مجموعه‌ای از ادعاهای قدرتهای رقیب است. تنها راه دموکراتیک این است که به هیچ کس اجازه ندهیم که سخنان در مقام ممتازی قرار گیرد. در نتیجه سلکی (mulkay، 1985) و دیگران «شیوه جدید ادبی» را آغاز نموده‌اند که در قالب آن نویسنده کنار می‌رود و اجازه می‌دهد که نظرات رقیب مطرح گردند. حاصل آن جالب است، اما روشن نیست که چگونه با زاندیشی مانعی در راه دانش علمی ایجاد می‌کند. بلور (Bloor 1976، 1983) که به کاربرد عمیق نظریه دورکیم پرداخته در «برنامه قوی» Strong program خود این بحث را مطرح می‌سازد که جامعه‌شناسی علم می‌تواند و باید نه فقط به تبیین در مورد دانش کاذب بلکه در مورد دانش معتبر نیز سخن بگوید.

از دیدگاه سازمان‌های اجتماعی، ادعای قدرت در گفتار علمی که «سلکی» و دیگران مطرح می‌سازند خود بخشی از الگوهای نسبتاً پیش‌بینی پذیر هستند. انواع گوناگون گفتار اندیشمندانه (به معنی نظام‌های علمی خاص) در درون سازمان‌های دارند می‌توان آنها را بعنوان اشکال سازمانی درک کرد. بنابراین نظریه سازمانها (Whitley 1984 و Fuchs and Turner 1986) نشان می‌دهد که گفتار علمی ساختاری آزاد و شناور نیست بلکه به نظر می‌رسد به شیوه‌هایی پیش‌بینی پذیر در شرایط خاص عمل می‌کند. به علاوه، ماسی دانیم که ساختهای سازمانی حداقل



تا حدودی تحت تأثیر محیطی که در آن قرار دارند شکل می‌گیرند (Collins 1988 و PP.467-85). به این معنی که ماهیت عینی موضوع Subject matter یکی از مؤلفه‌های فعالیت اجتماعی است که علم را بوجود می‌آورد.

بحثهایی که تنها برگفتار تاکید دارند یک جانبه هستند، علی‌رغم اینکه در هر دانشی یک بعد فرهنگی نیز وجود دارد، دانشی که به چیزی مربوط است. در واقع هر بحثی در باره مبنای اجتماعی دانش اگر برای تعیین صدق خود به سلاک خارجی ارجاع نکند خود را محکوم به شکست کرده است. وگرنه چرا ما باید بپذیریم که اساساً دانش مبنای اجتماعی دارد؟ ما نیازمندیم که از بحثهای یک جانبه جدلی و معرفت‌شناسانه هم از نوع ذهنی و هم از نوع عینی فراتر رویم. معرفت‌شناسی چندبعدی می‌تواند بخوبی از عهده چگونگی زندگی ما در چهارچوب فرهنگی یک دوره از تاریخ برآید. با این همه ما می‌توانیم دانش عینی در مورد جهان را توسعه دهیم.

### تاریخ‌نگری

تاریخ‌نگری بدین معنی است که تنها موارد ویژه تاریخی وجود دارند و قوانینی کلی نمی‌توان یافت که در همه موارد و مکانها مصداق داشته باشد. این بحث تا حدودی در کنار دیگر انتقادات ضد پوزیتیویستی به عنوان یک جبهه متحد مخالف عنوان می‌گردد. اما مبنای مستقل خود را در کاربرد واقعی جامعه‌شناسی تاریخی دارد و بهایی است که باید برای یک پدیده با ارزش پرداخت. در بیست سال گذشته از آغاز آثار منتشر شده برینگتن مور Barrington Moore و چارلز تیلی Charles Tilly، دهه ۱۹۶۰ عصری طلایی برای جامعه‌شناسی تاریخی به شمار است، ما اطلاعات زیادی در باره جریانهای کلان با توجه به مصالح و موارد تاریخی از دیدگاه جامعه‌شناسی و مقایسه جوامع در طول زمان انجام داده‌ایم، برای مثال مور (Moore 1966) رابطه میان اشکال کشاورزی سرمایه‌داری و ساختهای متفاوت سیاسی در دولتهای مدرن را نشان داده است. اگرچه این اثر اطلاعاتی در باره دولتهای خاص (قرن هفدهم انگلستان، و قرن نوزدهم ایالات متحده و غیره) در اختیار ما می‌گذارد، اما مفاهیم زیربنایی نظری آن دارای کاربردی کلی‌تر نیز هست و به همین دلیل است که مدلهای مشابهی که در ارتباط با نظر مور هستند (Skocpol 1979؛ Paige 1975) و همچنین نگاه کنید به: (Stinchcombe 1961; Weber [1923] 1961, PP 81-94)

به شکلی عمیق در مورد دیگر مکانها و زمانها به کار برده شده‌اند.

برجامعه‌شناسان تاریخگر از دو طریق فشار وارد می‌شود تا وضعیت خود را با تاریخ‌نگری روشن سازند. یکی اینکه آنان با مورخان تماس زیادی دارند. دیگر اینکه تاریخ‌نگرایی نوعی

ایدئولوژی حرفه‌ای مورخان است زیرا مشغله آنها توصیف وقایع ویژه است. بعلاوه فشار رقابت فکری در درون رشته خودشان باعث تخصصی شدن و تنفر از تعدی دیگران به رشته آنها می‌گردد. در نتیجه، مورخان از هر نوع فکری که به کلی بودن بعضی جریانها اشاره کندو یا اینکه چنین جریانهائی را بتوان با مقایسه اطلاعات در طول زمان و مکان (یعنی در محدوده تخصص و تحقیق آنها) کشف کرد، خشنود نمی‌گردند. مورخین اغلب از ایدئولوژی حمایت می‌کنند که امکان پیدایش یک نظریه تبیینی کلی رابه شکلی آگاهانه غیرممکن سازد. وبسیاری از جامعه‌شناسان تاریخگر در پاسخ به انتقادات مورخان تسلیم ایدئولوژی آنها می‌گردند.

اما ادعای مورخان از انسجام برخوردار نیست. در تعبیر موارد ویژه آنها بطور ضمنی به این فکر اشاره می‌کنند که ساختهای کلی چه هستند ویا اینکه الگوهای انگیزه و تحول اجتماعی چگونه عمل می‌کنند. تحلیل واقعیت تاریخی نمی‌تواند تنها از طریق ترسیم ساده واقعیت انجام گیرد، مورخان آگاهانه و ناآگاهانه دارای نظریه هستند. آنچه فردی را مورخی بزرگ می‌سازد، مورخی که آثارش در سطحی وسیع مورد توجه متفکران قرار می‌گیرد عبارت است از توانایی او در ارائه یک نظریه و نشان دادن طرحی کلی که بنیاد روایتهای خاص است.

مورخان ضعیفتر اغلب کسانی هستند که با مفاهیم ساده و پذیرفته شده ویا نظریه‌های قدیمی که وارد کلام مورخان شده است کار می‌کنند، بهترین مورخان نظریه پردازان جامعه‌شناسی نیز بوده‌اند، علی‌رغم اینکه آنرا مورد بحث قرار نداده‌اند و اغلب آنرا با توصیفهای ویژه تاریخی می‌بخشند و در مواردی هم با اسلوبی هنرمندانه و نمایشی آنرا عنوان کرده‌اند.

البته من با این ادعای ساده که تنها راه تحقیق، بررسی موارد ویژه تاریخی است نمی‌توانم همدلی نمایم. برعکس معتقدم که حتی موارد ویژه را نیز نمی‌توان بدون مفاهیم کلی مورد بررسی قرارداد اما دلیل معتبری وجود دارد که چرا جامعه‌شناسان تاریخگر با درجه پایینی از کلی‌گرایی کار خود را دنبال می‌کنند. و نظریه‌هایی را بکار می‌برند که از درک تعداد خاصی از موارد ویژه به دست آمده است. حتی اگر هدف توسعه نظریه کلی باشد جمع‌آوری اطلاعات در ادوار کهن تاریخ بسیار پیچیده است. با اینکه ممکن است ما اطلاعاتی در باره جریانهای اصلی در اختیار داشته باشیم، دستیابی به تصویر انتزاعی در باره مجموعه شرایطی که دست‌اندرکار تحول تاریخی هستند دشوار است. جامعه‌شناسان تاریخگر که گرایش نظری داشته‌اند در سطحی که حدوداً مشابه سطح تبیینهای کلی است کار کرده‌اند. برای مثال مقایسه‌های عظیم تاریخی «وبر» در باره شرایطی که باعث پیدایش سرمایه‌داری عقلانی گردید به بسیاری نکات مهم از نظر تحلیلهای کلی دست یافته است اما منشاء آن بررسی ادوار خاص تاریخ جهان بوده است. این نوع ترکیبهای نیمه کاره در آثار جدید مانند تحقیق مان (Mann 1986) در باره شرایط تعیین کننده تاریخ قدرت اجتماعی و یا در اثر گولدستون (Goldstone 1975, 1979) در باره

بحرانهای دولت و تغییرات اجتماعی به چشم می‌خورد و هم‌چنین اذعان می‌کنم که اثرمن نیز در همین حیطه می‌گنجد (Collins 1986) و شامل گسترش نظریه‌های وبر در باره سرمایه‌داری و یاقشربندی بر مبنای جنسیت است. مطالعات من نیز بررسی تحولات تاریخی خاص را از نظر دور نمی‌دارد. این آثار نظریه پردازان را به مبارزه فرا می‌خواند تا کوشش نمایند که آنچه را ما آموخته‌ایم از حالت خاص خارج کنند و ساختهای بنیادی نظری را که در زیر بنای این بررسی‌ها وجود دارند استخراج کنند.

ما همیشه با دو سطح مواجه خواهیم بود: یک سطح تئوریک از اصول انتزاعی و جهانشمول و تبیین کننده، و سطحی از موارد ویژه تاریخی اگر نظریه‌های ما موفق باشند می‌توانیم نشان دهیم که چگونه ترتیب بی‌نهایت موارد ویژه تاریخی تحت تاثیر ترکیب متغیرهای خاص در شیوه‌های نظری پدید آمده‌اند. همیشه کاری برای مورخ و برای جامعه‌شناس تاریخ‌نگار در یافتن این نوع تغییرهای عینی وجود خواهد داشت.

در عین حال، کاوش درباره تاریخ عینی یکی از شیوه‌های اصلی است که ما می‌توانیم از آن طریق در ساختن و اعتبار بخشیدن به مدل‌های کلی خود پیشرفت نمائیم، اگرچه چنان نظریه‌ای را تحقیقات مختلف جامعه‌شناختی اعم از معاصر و یا کهن ساخته و پرداخته‌اند و بدان انسجام و در نتیجه اعتبار بخشیده‌اند.

این امر واقعیت ندارد که هیچ نوع اصول تبیینی که بتواند بطور عام در تاریخ مصداق داشته باشد وجود ندارد. سه مثالی که در آغاز این مقاله عنوان شد از پیوستگی کاملی برخوردارند و تا جایی که من اطلاع دارم، شواهد درباره هر عصری از تاریخ آنها را تأیید می‌کند و بسیاری از اصول دیگر هم به همین شکل وجود دارد. البته بعضی از اصول ممکن است کاربردی نداشته باشد زیرا متغیرهای مستقل در یک شرایط تاریخی ممکن است وجود نداشته باشد. ما نمی‌توانیم وجود و یا عدم وجود بحرانهای انقلابی را در صورتی که دولت وجود نداشته باشد پیش‌بینی کنیم. اما بدون شک فرمول انتزاعی‌تری وجود دارد که به اصل سوم مربوط است و آن را می‌توان در مورد منشاءهای بحران قدرت سیاسی در جوامع بدون دولت بکاربرد. اصول کلان بطور کلی بیشتر احتمال دارد که در مقایسه با اصول خرد از پیچیدگی بیشتری برخوردار باشد زیرا مجموعه‌ای از جریانهای گوناگون را در بر می‌گیرند. اما ما حداقل، طرحی بنیانی از اصولی را که گمان می‌کنیم به کار ما می‌آیند در سطح کلان در اختیار داریم و انتقاد از محدودیت‌های نظریه‌های خاص (برای مثال یا امحاء نظریه تکامل یک بعدی، و یا نظریه توسعه یا فونکسیونالیسم) برای رسیدن به این هدف که نظریه کلی غیرممکن است، اشتباه است. نتیجه این بحث انتقادی کنارگذاشتن نظریه نیست بلکه بهبود دادن آنهاست.

### حمله فوق نظری بر علیت The Metatheoretical attack on causality

ناقدان جامعه شناسی تبیینی به این امر اشاره می کنند که اتفاق نظر در فلسفه علم از عصر طلایی پوزیتیویسم منطقی تا به حال تغییر کرده است. به طور کلی پذیرفته شده است که برنامه هایی همانند آنچه کارنپ Carnap در نظر داشت و کوشش می کرد تا تمامی دانش علمی را از تجربه حسی به دست آورد و آنها را به شکل گزاره های منطقی صوری و ریاضیات بیان کند شکست خورده است.

علی رغم اینکه بیشتر فلاسفه جایی برای تصورات نظری Theoretical preconception و برنامه ها و کاربردها هم در نظریه پردازی و هم در تحقیق در نظر می گیرند (Quine 1969, Dummett 1978; putnam 1983) اکنون اتفاق نظری در باره یک معرفت شناسی برای علم دیگر وجود ندارد.

بطور کلی این توافق وجود دارد که ریاضیات و منطقی صوری نمی تواند به خود اعتبار بخشند و در هر مجموعه ای از دانش گزاره های غیر صوری تاثیر زیادی دارند. در کنار این مسئله تصور اینکه چه چیز معرفت را می سازد وسیعتر شده است: نه تنها ایده آل فیزیک کلاسیک ابعاد گوناگون دانش در علوم زیستی و زمین و تاریخ را شامل می شود بلکه به آن حد از وسعت رسیده است که نوعی از دانش را که در هنر نیز وجود دارد در خود حل کرده است (Goodman 1978) اما معنی این امر برای جامعه شناسی چیست؟ من معتقدم که نتایج این امر باعث می شود، حتی از نقطه نظر معرفت شناسی علم، جامعه شناسی با علوم طبیعی رایج در یک حد قرار گیرد. زیرا آنها هم از نظر معرفت شناسی با عدم ایقان روبرو هستند. جامعه شناسی هرگز مبدل به علمی که با ایده آل قدیمی پوزیتیویسم منطقی مطابقت کامل داشته باشد نخواهد شد اما هیچ یک از علوم طبیعی هم با چنین ایده آلی مطابقت ندارند. هدف ما دستیابی به محال نیست، اگر ما بتوانیم به موفقیت نسبی و عملی که علوم طبیعی دست یافته اند برسیم به حد اکثر آنچه می خواستیم رسیده ایم. این امر واقعیت دارد که برخی از جامعه شناسان همواره کوشش خواهند کرد تا به ایده آلی روش شناختی برسند که به الگوی علمی استقرأ بعلاوه صوری بودن ریاضی شبیه باشد و این امر به نظر من به ویژه در بخش کاربرد ریاضی رشته ما جایی که اطلاعات توصیفی ناب (برای مثال در برنامه ریزی موفق بمنظور از میان بردن جدایی نژادی) موارد استفاده مستقیم دارد، بیشتر احتمال دارد که مورد توجه قرار گیرد، بنابراین استقرأ ناب می تواند دنبال شود. اما این امر تأثیری بر مسئله وسیعتر روشهای مناسب برای ساختن یک علم تبیینی کلی نخواهد گذارد.

فلسفه علم جدید جامعه شناسی را نابود نمی سازد و نمی گوید که علم جامعه شناسی محال است بلکه تصویر منعطفتری از آنچه علم باید باشد بدست ما می دهد، مطلوبتر خواهد بود اگر از ابزاری که جامعه شناسی هم اکنون در اختیار دارد علمی ساخته شود.

بعضی از انتقادات تکنیکی که از جانب دیدگاه ضد علم در جامعه‌شناسی عنوان شده است به نظر من بیشتر تصویر محدود پوزیتیویستی مخالفین خود را مورد استفاده قرار می‌دهد و تصویر واقع‌گرایانه‌تری از علم را مدنظر ندارد.

انتقاد از مفهوم علت اغلب با چنین روحیه‌ای مطرح می‌گردد. نظریه‌های علی بر این اساس رد می‌شوند که نمی‌توانیم بگوییم چیزی علت چیز دیگری است، همیشه شرایط پیچیده‌ای وجود دارند و آن شرایط هم تحت تأثیر شرایط پیشین هستند که می‌توان آثار و نشانه‌های آنها را در یک شبکه بی‌پایان که به گذشته باز می‌گردد و یاب به عوامل خارجی رجوع می‌کند جستجو کرد. علل مورد نظر تنها می‌توانند پدیده‌ای را تحت شرایط خاص تبیین کنند. شرایط خاصی که اغلب امری بدیهی محسوب می‌شوند، به ویژه در تحلیل‌های آماری داده‌های پیمایشی که مترصد است تمام واریانسها در مثال خاصی را به شکلی علی تبیین کند. در عین حال بعضی از انتقادات برعلیت از درون گروه علم‌گرا عنوان شده است (Gibbs 1972) این انتقادات اصول تبیینی عام و آزمون‌پذیر را از نظر دور نمی‌دارند.

بعضی از ابعاد این بحث تنها به واژه‌ها مربوط می‌شود. علت تا حدودی یک استعاره یا یک علامت اختصاری به منظور رجوع به بخش خاصی از شرایط پیچیده‌ای است که چون نتایجی را به همراه دارد مورد توجه است. بعضی از این شرایط ممکن است روابط بهم پیوسته‌ای در میان اجزاء یک ساخت اجتماعی باشند و یا شرایط مقدمتر می‌باشند که معین می‌سازند چه نوع نتیجه‌ای به بار خواهد آمد. (به بحث‌های کلی Meeker and Hage 1988 و Klein و Wulker 1987 رجوع شود). همانطور که والس (Wallace 1977) اشاره کرده است انواع گوناگونی از الگوهای علی وجود دارد. پیوسته، انفاقی، چند سطحی Multileveled و غیره. اما آنچه مهم است این است که این مفهوم را از دست ندهیم حالا چه می‌خواهد برای توضیح آن از واژه علت استفاده کنیم یا چیزی مشابه آن، زیرا این مفهوم ما را قادر می‌سازد تا میان تبیین‌هایی که قابل استفاده هستند و آنهایی که تهی و بی‌مفهومند تفاوت بگذاریم. به عنوان مثال مشخص شد که تحلیل‌های فونکسیونالیستی شیوه ضعیفی برای تحلیل هستند مگر اینکه به زبان مکانیسم‌های علی برگردانده شوند، نگاه کنید به (Stinchcombe 1986، PP. 80-100). با دادن نامی به چیزی آدمی نمی‌تواند آن را تبیین کند حتی اگر این اسم «هنجارها»، «قواعد» و یا «فرهنگ» و هم چنین پروبلماتیک *Problematique* و یا گفتار باشد. همانطور که نیروی جاذبه را نمی‌توان با اصطلاح «گرایش‌های جاذبه‌ای» توضیح داد. در اینجا علت مفید است زیرا مکانیسمی در اختیار ما قرار می‌دهد که به ما می‌گوید چه جریانی در حال عملکرد است.

و در چه زمانی نتایجی خاص و نه نتایجی دیگر را می‌توان انتظار داشت. «علیت» ما را از شیء گونه شدن Reification و یا توجیه‌های ایدئولوژیک که در قالب تبیین خود را پنهان می‌سازند نجات می‌دهد.

همانطور که در بالا دیده‌ایم یک نظریه تبیینی در کانون خود مدلی دارد مبنی بر اینکه «آن بخش از جهان چگونه عمل می‌کند»، و این بخشها چه هستند و چگونه به یکدیگر پیوند خورده‌اند. قضیه‌های خاص علی در چنین مدلی می‌گنجند و مورد آزمایش تجربی قرار می‌گیرند، اما آنها به شرایط زمینه‌ای کامل آن مدل وابسته هستند. بعضی از انتقادات به «نظریه علی» در جامعه‌شناسی به‌برخی از انواع مدل‌های آماری توجه دارد (برای مثال در زمینه دست‌آوردهای منزلتی) که کاملاً در سطح گزاره‌ها ساخته شده‌اند. اگرچه این نوع مدل‌ها ممکن است در یک مجموعه اطلاعاتی خاص و یک دوره تاریخی جای داشته باشد و نتواند به شکل آشکار شرایط ساختی را که چهارچوب این جریانها را مشخص می‌کند مطرح نماید، این امر به این معنا نیست که چنان فرآیندهای علی نمی‌توانند در نظریه معتبری در مورد جهان وسیعتر اجتماعی به کار گرفته شوند (نگاه کنید به Campbell 1983).

استیون ترنر (Steven Turner 1987) انتقاد به گزاره‌ای علی که این شکل را دارد عنوان می‌کند «هر چه X بیشتر، Y هم بیشتر». او بحث می‌کند که چنین قضیه‌ای عملاً کاذب است مگر اینکه همبستگی کامل وجود داشته باشد. اما از نظر تجربی همیشه استثنائاتی وجود دارند و در نتیجه این نوع قضیه‌ها فاقد هر نوع مبنای منطقی هستند. ترنر منکر این امر می‌گردد که همبستگی ناقص را می‌توان به شکل تقریبی نزدیک به رابطه علی واقعی در نظر گرفت. او معتقد است که از نظر منطقی هیچ راهی نمی‌توان یافت که از یک قضیه کلی (که همیشه به شکل ایده‌آل و کامل مطرح می‌شود) به جهان مغشوش روابط غیر دقیق حرکت کنیم. آمار پاسخی برای این مسئله بنیادی ندارد. نظریه را هیچگاه داده‌هانی نمی‌توانند تعیین ببخشند و وجود تئوریهای متفاوت و ناتمام بدین معناست که ما این بن بست را نمی‌توانیم بگشائیم.

اما بحث ترنر به نتایج افراطی مهمی انجامد. آیا واقعاً کسی اعتقاد دارد که اگر ما تعداد زیادی قضیه‌های معتبر از نوع «به احتمال زیاد هرچه X بیشتر Y هم بیشتر» در اختیار داشته باشیم، در واقع هیچ اطلاعی در دست نداریم؟ بحث ترنر هم علوم طبیعی و هم جامعه‌شناسی را شامل می‌شود.

اما من شخصاً از سطح موفقیت‌های عملی که این علوم کسب کرده‌اند و میزان قرب آنها به حقیقت بسیار خشنود هستم و برایم مهم نیست که بحثهای افراطی همانند بحثهای ترنر در باره موقعیت منطقی این شکل از دانش چه بگویند<sup>۱</sup> به نظر می‌رسد که ترنر در سطح فلسفی مدافع تصویر خشک پوزیتیویستی از نظریه است، بدون توجه به اینکه هر نظریه‌ای شامل تعابیر

و ابعاد عملی می‌گردد منجمله باید تصمیم‌گرفت که آیا مشاهدات مربوط ، به خوبی با نظریه وفق پیدا می‌کنند یا نه. همه نظریه‌ها دارای اعتبار یکسانی نیستند ، مسئله این است که کدام نظریه در وسیع‌ترین زمینه‌هایی که به یکدیگر مرتبط هستند دارای انسجام است.

### موانع جمع‌آوری دانش و سیاست‌سازماندهی جامعه‌شناسی

من بر این اعتقادم که اگر ما مایل به کاوش باشیم می‌توانیم دانش جامعه‌شناختی را به شکل اجزاء پراکنده در سرتاسر جامعه پیدا کنیم. و مشکل ما تشخیص این امر است که چه چیز را در اختیار داریم و آن را چطور باید سازمان دهیم که به بهترین نحو رویت‌پذیر گردد. اما چرا این امر تا این اندازه دشوار است.

یک علت ، پراکندگی و تناقض در رشته‌ها است . جامعه‌شناسی در سطحی وسیع به ابعاد تخصصی تقسیم شده است. این امر باعث تعجب نیست زیرا که هزاران محقق باعلاقی متفاوت برای تحقیق در موضوع مورد نظر خود تلاش می‌کنند و از آنجائی که تمامی جهان اجتماعی می‌تواند هدف جامعه‌شناسی باشد ( که شامل علل و تاثیرات آن نیز می‌گردد ) ، حوزه عظیمی از پدیده‌های تجربی برای مطالعه ما وجود دارد. تنها میزان حجم کار و گستردگی آن در جامعه‌شناسی نوعی علاقه عملی در ما به وجود می‌آورد که به آنچه درورای کارماست علاقمندی نشان ندهیم. مهمتر از همه تنوع روشها در جامعه‌شناسی است که باعث می‌شود پیروان هر یک اغلب آثاری را که پیروان روشهای دیگر به وجود آورده‌اند معتبر ندانند و علاوه بر آن در مکاتب نظری هم شکافی وجود دارد که اغلب در ضمن رقابت برای دستیابی به برتری یکدیگر رابی اعتبار می‌شمارند. این کشمکشها به ویژه زمانی تشدید می‌گردند که شاخه‌های نظری بطور ضمنی گرایشهای سیاسی نیز دارند و یا هنگامی که استدلال می‌شود که فقط دانش عملی یا آثاری که تعهد سیاسی خاصی دارند ارزشمندند: تمامی این شرایط یافتن نقاط اشتراك تبیینهای نظری و جمع‌آوری منظم و منسجم شواهد را دشوار می‌سازند و مانع می‌شوند تا نتایج گوناگون دیدگاههای متفاوت را در الگویی منسجم گردآوریم<sup>۹</sup>.

اما امر مهمتر برای جامعه‌شناسی شکافی از نوع دیگر است که میان تحقیقات توصیفی و تحقیقات باگرایش نظری وجود دارد که دومی درصدد یافتن اصول تبیین‌کننده کلی است در حالیکه اولی تحقیقی ساده‌تر است که شامل مسائلی می‌گردد که حداقل در مراحل نخست برای افراد غیر حرفه‌ای هم کاملاً درک‌شدنی است. مثلاً مسائلی مانند اینکه تحرك اجتماعی تاچه حد وجود دارد؟ ( آیا امریکا هنوز هم سرزمین اقبال خوش است؟ و یا آیا هرگز بوده است؟ ) تبعیض نژادی تاچه حد وجود دارد و مبارزه برای از میان بردن آن تاچه حد پیشرفت کرده است؟ این نوع تحقیقات می‌تواند با نظریه بیامیزد، اما ضرورتی برای تبیین از طریق متغیرهای

واقعاً تحلیلی به منظور ارائه اطلاعات مفید وجود ندارد. فنون آماری بدون اینکه زیاد با نظریه گره خورده باشند بطور کاملاً طبیعی در اینجا بکار گرفته شده‌اند و احتمالاً این گرایش عملی برای یافتن اطلاعات توصیفی همان چیزی است که جامعه‌شناسان ضد پوزیتیویست بهنگام حمله به گرایشهای روش‌شناسانه و ضد نظری مد نظری دارند.

این تقسیم‌کار میان فعالیت‌های گوناگون ما نباید فضای آنچه را جامعه‌شناسی علمی خوانده می‌شود، مسموم سازد تحقیقات عملی - توصیفی بدون شک در صورتیکه در نظریه‌های تحلیلی ریشه داشته باشد بهتر انجام می‌شوند، اما برای بسیاری از اهداف ما توصیفی غیرنظری کفایت می‌کند. اما تشخیص این مسئله اهمیت دارد که جمع‌آوری هسته‌ای تحلیلی از قضایای تبیینی فعالیت مهمی است. هنگامی که مادر صدد افزایش دانش کلی خود هستیم باید بدانیم که در جستجوی چه هستیم و آن را از میان انبوه اطلاعات توصیفی که عمده منابع و ماخذ تحقیقی را می‌سازند جدا سازیم. تحقیق با گرایش نظری و تحقیقات توصیفی عملی می‌توانند با هم در هماهنگی بسر برند حتی اگر در دستیابی به اطلاعات با مشکل مواجه شوند.

گرایش دیگری که بیشتر باعث تضعیف این رشته می‌گردد و از آثار عملی توصیفی گرفته تا تماسی تحقیقات جامعه‌شناختی به چشم می‌خورد این است که تنها جدیدترین اطلاعات را معتبر بدانیم. اگر ما بخواهیم بدانیم که تساوی فرصت‌های تحصیلی چگونه است آخرین داده‌ها آشکارا بیشترین اهمیت عملی را داراست. اما این نوع «تعصب به آخرین داده‌ها» و یا نوعی جستجو برای آخرین سرفصلها یکی از عوامل مانع در راه ایجاد پیوند میان مطالعات گوناگون به شکل الگوهای نظری منسجم است.

اطلاعات بدست آمده از دوره‌های زمانی مختلف امتیازی مثبت در کوشش برای جمع‌آوری اصول تبیین‌کننده کلی است. تغییر در انواع تحقیقات تجربی که اغلب مشاهده می‌کنیم ما را قادر می‌سازد که اصولی عمیق به دست آوریم و نظریه‌های خود را بیالائیم برای مثال تحقیقات جامعه‌شناسی صنعتی و مطالعه اجتماعات در سالهای ۱۹۳۰ تا ۱۹۵۰ به اصول کلی منتهی گردید یعنی چگونه فرهنگهای متفاوت طبقاتی به وجود می‌آیند (که در اثر 14-211 PP, Collins 1988 خلاصه شده است). دانش جمع‌آوری شده در سطح تحلیلی معتبر باقی می‌ماند، حتی اگر (آنطور که به نظر می‌رسد) شکل شدیدتر اقتدار نسبت به بیشتر اعضای طبقه کارگر در دهه‌های اخیر در حال اضمحلال بوده و باعث کاهش تفاوتها در فرهنگ طبقاتی شده است. مقایسه تفاوت‌های تاریخی به این ترتیب نه تنها باعث توصیف‌های ویژه می‌گردد، بلکه از نظر آزمایش نظریه و گسترش آن نیز با ارزش است و شعاع آن نیز گسترده‌تر می‌شود به شرطی که موارد افراطیتری را با آن مقایسه کنیم. این موارد را ما می‌توانیم به سادگی با بازگشتن به دوره تاریخی متفاوت که در آن کساربرد قدرت خشن و قهرآلوده، باب و مرسوم بوده است پیدا کنیم.



لازم است که میان نظریه‌های تحلیلی و کلیتهای تجربی در مورد گرایشهای رایج در یک عصر تفاوت گذاشت، تنها مورد اول می‌تواند در کمی از الگوهای اجتماعی آینده را در اختیار ما گذارد، تفاوتی نمی‌کند که گرایشهای تجربی در متغیرهای مستقل مامعکوس شده باشد.

علت دیگری که مانع از جمع آوری اطلاعات می‌گردد این است که تاکید زیادی بر پیشرفت در فنون آماری و تاکید کمتری بر رابطه میان نتایج به دست آمده با روشهای متفاوت می‌شود. همانطور که ستینکوم (Stinchcombe 1989 و PP. 55-56) تحت عنوان « چرا کلیتها فراموش شده‌اند؟ » مطرح کرده است. بزرگترین ضریب همبستگی در یک مجموعه از اطلاعات تجربی بطور معمول باعث پیدایش بزرگترین ضرایب مسیر Path Coefficients می‌گردد. و بطور مشابهی در تمامی موارد ضرایب متریک The Metric Coefficients در یک معادله رگرسیون Regression Equation در ارتباط با میزان تغییر در نیروهای علی هنگامی بسیار بزرگ خواهد بود که ضرایب مسیر Path Coefficient بزرگترین باشد... و به همان نسبت بزرگترین رابطه‌ها در تحلیلهای لوگ خطی Loglinear Analysis همیشه همان ارقامی است که از نظر ضرایب رگرسیون متریک Metric Regression Coefficient بالا باشند. بدین معنی که تقریباً تمامی دانش علی ما از زمانیکه از ضریب همبستگی استفاده کرده‌ایم ( و یا حتی زمانیکه به دقت به مقایسه جداول Crosstabulation می‌پردازیم ) ضمن استفاده از تحلیل مسیر Path Analysis و معادلات ساختاری Structural Equations با ضرایب متریک Metric Coefficients تا تحلیلهای لوگ خطی Loglinear Analysis هنوز دانش علمی ماست. البته پیشرفتهایی از این نظر که تحلیلهای لوگ خطی و یا مدلهایی که ما را قادر سازد تا به اندازه گیری متغیرهای مخفی پردازیم، می‌تواند ما را قادر به رسیدن به بعضی الگوهای دشوار سازد تا بتوانیم برخی پیچیدگیها را سروسامان دهیم و بعضی از امکانات اندازه گیری اشتباهات را در نظر بگیریم. اما این پیشرفتهای در حاشیه پارادایمهای نظری بنیادی و نه در هسته آنها واقع شده‌اند. ما باید از نتایج تحقیقات پیشین استفاده کنیم نه اینکه آنها را به سبب اینکه فاقد ظرایف تکنیکی کنونی بوده‌اند کنار گذاریم.

همانطور که مهارتهای روش شناختی کنونی مثلاً (Campbell 1983; Lieberson; 1985) Willer 1987) اذعان می‌دارد که هیچ « روش کاملاً مشخصی » بطور اتوماتیک وجود ندارد، مدلهای تبیینی هیچگاه پاسخگوی سلسله‌ای از داده‌ها نیستند و ملاحظات نظری همیشه از این نظر که کدامیک از مدلهای ما می‌توان کنار گذارد وارد فرضیات ما می‌گردند. اگر الگوهای تجربی به اندازه کافی قوی باشند - یعنی اگر نظریه‌های مادر جهت درستی حرکت کنند - ما می‌توانیم آنها را از طریق روشهای گوناگونی پیدا کنیم. اگر نظریه‌ها در نشان دادن جریانهای اصلی ضعیف باشند آنگاه نتایج بدست آمده پس از بررسیهای آماری دقیق بیشتر احتمال دارد که سایه‌ای از واقعیت را نشان دهد.

تمامی روشهای تحقیقاتی دارای ضعفهای خاص خود هستند. اما ما می توانیم براین مشکل از طریق نشان دادن الگوی منسجمی که حاصل روشهای متفاوت است غلبه کنیم بنابراین، با اینکه ضعفهایی در تحقیقات تطبیقی Cross-sectional وجود دارد (Lieberson 1985)، انسجام نظریه که مبتنی بر تماسی منابع و شواهد است می تواند به منظور معتبر نمودن استنتاج ما مورد استفاده قرار گیرد و نشان دهد که چه عواملی در یک مجموعه از اطلاعات دست اندر کار هستند. وجود شواهد تجربی هنگامی که با طرح نظریه کلی تلفیق شده باشد کمک شایانی به ما می کند؛ وجود شواهد تجربی که با طرحهای نظری کلی پیوند خورده باشد همچنین ارتباطات نظریه، مطالعات طبیعی-گرایانه (Naturalistic Studies) (برای مثال بررسی سازمانها یا کنش متقابل نمادین) کمک بزرگی بر مطالعات تاریخی پویائیهای اجتماعی و در حقیقت به تمامی تحقیقات متفاوت جامعه شناسی می کند. انسجام در صورتیکه به اندازه کافی قوی باشد می تواند ما را از هر نوع مشکل روش شناختی رها سازد و این امر دلیل است که ما باید یافته های خود بعد نظری بدهیم. ازدیدگاه روش شناسی، نظریه، ابزاری برای منظم نمودن درک ما از چنین انسجامی است. بنابراین بی توجهی به تحقیقات پیشین گناه محسوب می شود. تفاوت روشها به ما این فرصت را می دهد که یافته های خود را مورد بررسی دقیق قرار دهیم.

جامعه شناسی فعالیت های گوناگونی را عهده دار است. تنوع عظیم آنچه انجام می دهیم باعث می شود که دانش کنونی ما در دنااله ای از ابهام فرو رود شکل ما به یک معنا دانش زیاده از حد است، به ویژه که بخش بزرگی از آن جنبه توصیفی - عملی دارد که اگر به کلیتهای نظری مبدل نگردد بی حاصل خواهد بود. ما دچار محدودیتهای توانایی شناخت خود هستیم، و این بارسنگین شناختی گرایشهای ساختی جهان فکری ما را در جهت ساده نمودن جهان-بینی جامعه شناختی تقویت می کند و آن را به تخصص فردی هر جامعه شناس، تعلق به گروه نظری خاص و وابسته بودن به موضوع سیاسی معین تقلیل می دهد و باعث می شود که فقط به آخرین یافته ها و تکنیکهای تحقیقاتی توجه کنیم.

### نتیجه

آخرین نکته و شاید مهمترین نکته درباره حال و هوای جامعه شناسی است که شامل روابط اجتماعی و گرایشهای مابیه یکدیگر در این حیطه فکری است. بخش عظیمی از آنچه امروزه در باره آثار یکدیگر بیان می داریم منفی، خصمانه و در جهت رد کردن نظرات یکدیگر است این نوع دسته بندی ما را تضعیف می کند زیرا مابه دیدگاههای گوناگون نیازمندیم تا بتوانیم اعتبار یافته های خود را به شکل تطبیقی مشخص سازیم.

برای پیشرفت جامعه شناسی روحیه بخشندگی بیش از روحیه نفاق و ستیز ضرورت

دارد. البته منظور این نیست که «هرکس راه خود را انتخاب کند»، یعنی درمقابل نظرات دیگران بردباری نشان دهد بدون اینکه با آنها درگیری فکری پیدا کند. ایجاد دانش جامعه‌شناختی فعالیت‌های جمعی است که به شیوه‌های گوناگون نیازمند است. تماسی فعالیت‌های انسان اجتماعی هستند و علم خود جریان سازماندهی اندیشه جمعی است. تضاد همانند دیگر فعالیت‌های انسان بخشی از ماهیت ساخت جهان فکری است. و این امری منفی نیست، زیرا تضاد منبع اصلی پویایی اندیشه است که شامل جریان‌هایی می‌گردد که از طریق آن، نظریه‌های نوین را ارائه می‌دهیم و بطور جمعی تصمیم می‌گیریم که کدامیک به بهترین نتیجه دست می‌یابد. اما ضرورتی ندارد که تضاد به شکل افراطی وجود داشته باشد. در هیچ شکلی از زندگی فکری، مابه‌اندازه علم به یکدیگر وابسته نیستیم. اگر بخواهیم بعنوان دانشمند گردیم لازم است که در مورد انسجام برداشته‌های نظری در ابعاد گوناگون تحقیق خود تلاش کنیم، و بخش مشخص این ساخت فکری بخشندگی و نیت پاک و احساسی مثبت نسبت به والاترین سهم هرکس در این زمینه است بدین ترتیب ساراه خود را بتدریج و به شکل جمعی در جهت پیشرفت باز خواهیم کرد.

### ترجمه: فریده ممتاز

ترجمه از: «Sociology: Proscience or Antiscience?»

Randall Collins, American Sociological Review,

1989, vol.54 (February: 124-139)

Translated by

Farideh Momtaz

## یادداشتها

(۱) من مدیون اظهارنظرهای

Robert Hanneman, Richard Campbell, Janathan Turner, Aurthur

Stinchcombe, Paul Dimaggio

درباره اولین نسخه این مقاله هستم.

۲- قدرت می تواند متکی بر منابع وابسته در یک شبکه از حوادث باشد (Cook, Emerson, 1984 Willer 1983 Gillmore and Yramagishi; 1983) و یا مبتنی بر زور که در شبکه های گوناگون ساخت یا نتایج و تأثیرات مختلفی اعمال گردد. (Schelling 1962, Willer 1987) قدرت هم چنین متکی بر چگونگی توزیع منابع اصلی در یک سازمان است (Etzioni, 1975) بعلاوه تضاد میان گروه های متخاصم و وضعیت آنها چه گروه های غیر نظامی (Tilly 1978) و چه گروه های نظامی (Collins 1988) با اهمیت می باشد قدرت پدیده ای پیچیده است، مادر توسعه نظریه در برخی زمینه های قدرت پیشرفت نموده ایم اما هنوز نتوانسته ایم پیوندی میان آنها ایجاد کنیم.

۳- بحران مالی - نظامی تنها عامل تفرقه در میان برگزیدگان نیست که می تواند باعث درهم شکسته شدن نظام جبار گردد. نظریه بحران مالی نظامی نظریه ای کامل در باره تمامی انقلاب ها و شورش ها نیست اما به نظر می رسد که تا حدود زیادی صحت داشته باشد و در مورد بخش مهمی از وقایع مصداق دارد. همانطور که «پل دی ماژیو» اشاره کرده است این نظریه به اصل تبیینی انتزاعی تری در باره تجزیه سازمان یک نظام مربوط می شود و خود می تواند در زمینه های بسیاری مورد استفاده قرار گیرد.

۴- یسافته های تحقیقات اتنومتدولوژیک این نقطه نظر را که پدیده های اجتماعی به شکل ناگهانی پدید می آیند و مورد تعبیر مجدد واقع می شوند، مورد تأیید قرار نمی دهند. برای مثال گلگ (Glegg 1975) که طرحی برای تحقیق در باره یک شرکت ساختمانی با توجه به جزئیات آن داشت و برای این منظور از ضبط صوت استفاده کرد، به زودی دریافت که پیش پا افتاده بودن تکرار مکررات زندگی روزمره آنچنان عظیم است که از برای یافتن مطالب دراماتیک باید توجه خود را به تضاد مدیریت معطوف کرد نظریه اتنومتدولوژیک معتقد است که تبدیل زندگی روزمره به یک جریان تکراری شیوه ای اساسی است

که از آن طریق افراد کوشش می‌کنند تا از هر نوع تشنج و بروز انفجارها و اتفاقات غیرمترقبه جلوگیری کنند.

- ۵- منظورگردهمایی است که افراد بشکل ارادی بمنظور حل مشکلات روانی عاطفی خود عضو آن می‌گردند و هرکس به بیان مسائل زندگی خود در حضور جمع می‌پردازد. این گروهها بویژه در امریکا بسیار مرسوم است (م)
- ۶- در مواردی گفته می‌شود که دانش وسیع در باره چگونگی عملکرد روابط اجتماعی مانع وقوع آنها می‌گردد آیا یک نظریه پرداز معتقد به مبادله اجتماعی ویا کسی که نظریه شعائر دورکیم ویا گافمن را بکار می‌برد می‌تواند عاشق شود. آیا خودآگاهی نظری شرایط را نابود می‌سازند. من می‌توانم به شما اطمینان دهم که این چنین نیست. جریانهای نیرومند اجتماعی دارای قدرتی عجیب هستند که بر جریانهای ضعیف تر همانند تأملهای لحظه‌ای پیروز می‌گردند.
- ۷- کسانی که طرفدار نظریه «متن» هستند معتقدند که دانش به چیزی خارجی اشاره نمی‌کند و چیزی خودبسنده است.
- ۸- همانطور که وایلر (Willer, 1987, PP.43-220) اشاره کرده است علوم طبیعی بطور معمول آزمایشی انجام می‌دهند، نه به این منظور که به اعتبار آماری دست یابند بلکه برای کشف مجموعه شرایطی که در قالب آن یک رابطه نظری مصداق پیدا می‌کند.
- ۹- یکی از عمده‌ترین امتیازات علوم طبیعی می‌تواند این باشد که نظریه‌هایشان کار برد سیاسی مستقیم ندارند. و این امر مانع از وجود مناقشاتی شده است که تحلیلهای علوم اجتماعی و بیش از همه جامعه‌شناسی را دچار ابهام نموده است.